

نفوذی‌هایی برجسته‌ای هم داشتند؛ فیلسوفانی که مخاطب ثابت سخنرانی‌های فنی و تکنیکی سالن شماره ۲ بودند و ریاضی‌دانانی که مخاطب ثابت سخنرانی‌های فلسفی سالن شماره ۱ بودند. این دو کمپ در مراسم افتتاحیه، اختتامیه و نیز در سخنرانی‌های سخنرانان مدعو در کنار یکدیگر در سالن شماره ۱ جمع شدند.

در افتتاحیه‌ی سمینار دکتر ضیاء موحد، رئیس انجمن منطق ایران، درباره‌ی نحوه‌ی تشکیل انجمن و فعالیت‌هایی که تا کنون انجام شده است و نیز درباره‌ی برخی اهداف و برنامه‌های آینده‌ی انجمن صحبت کردند. سخنرانی دکتر حمید وحید دستجردی با عنوان "از معرفت ریاضی به معرفت منطقی" اولین سخنرانی این سمینار بود. ایشان در این سخنرانی درباره‌ی خطوط اصلی برنامه‌ی منطق‌گرایی به عنوان تلاشی برای فروکاهش ریاضیات به منطق و نیز درباره‌ی امکان معرفت منطقی و این‌که آیا تبیین معرفت در منطق سخت‌تر از ریاضیات است یا خیر، صحبت کردند. بعد از این سخنرانی، شش سخنرانی به طور موازی در دو سالن انجام شدند. سخنرانی‌های صبح با یک سخنرانی عمومی دیگر به پایان رسید: سخنرانی دکتر مجید علیزاده درباره‌ی "منطق

دانشکده‌ی ریاضی، آمار و علوم کامپیوتر دانشگاه تهران و دکتر شهرام محسنی‌پور از پژوهشکده‌ی ریاضی پژوهشگاه دانش‌های بنیادی بودند.



برگزارکنندگان سمینار دو سالن را برای ارائه‌ی سخنرانی‌ها در نظر گرفته بودند. به جز مراسم افتتاحیه و اختتامیه‌ی سمینار و نیز سخنرانی‌های سخنرانان مدعو، ۱۲ سخنرانی دیگر به طور موازی در دو سالن ارائه شد. سخنرانی‌هایی که در سالن شماره ۱ ارائه شدند، جنبه‌ی فلسفی پررنگ‌تری داشتند. در مقابل، سخنرانی‌هایی که در سالن شماره ۲ ارائه شدند، جنبه‌ی فنی و تکنیکی پررنگ‌تری داشتند. بی‌راه نیست اگر بگوییم که سالن شماره ۱ کمپ دانشجویان و استادان فلسفه و سالن شماره ۲ کمپ دانشجویان و استادان ریاضی و علوم کامپیوتر بود. هر دو کمپ البته

اعضای گروه منطق دانشگاه صنعتی شریف با نظم و ترتیب برگزار شد و فرصت مطلوبی را برای گردهمایی علاقه‌مندان، متخصصان و پژوهشگران حوزه‌های مختلف منطق فراهم آورد.

انجمن منطق در آذر ماه سال ۱۳۹۱ از پژوهشگران حوزه‌های مختلف منطق دعوت کرد تا مقالات خود را برای ارائه در اولین سمینار سالانه‌ی انجمن منطق ایران به کمیته‌ی علمی این سمینار ارسال کنند. خوش‌بختانه این دعوت با استقبال خوب مخاطبان مواجه شد و مقالات بسیاری به دست کمیته‌ی علمی سمینار رسید. این کمیته پس از بررسی مقاله‌ها در نهایت ۱۲ مقاله را انتخاب کرد تا به همراه مقالات ۳ سخنران مدعو در اولین سمینار سالانه‌ی انجمن منطق ایران ارائه شوند. سخنرانان مدعو این سمینار دکتر حمید وحید دستجردی از پژوهشکده‌ی فلسفه‌ی تحلیلی پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، دکتر مجید علیزاده از

گزارش اولین سمینار سالانه‌ی انجمن منطق ایران

محمد صالح زارع‌پور
دانشگاه تربیت مدرس



بالاخره تلاش‌های چند ماهه‌ی هیئت مدیره و برخی اعضای انجمن منطق به ثمر نشست و اولین سمینار سالانه‌ی انجمن منطق ایران در یک روز بهاری برگزار شد. دانشکده‌ی علوم ریاضی دانشگاه صنعتی شریف در روز پنج‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ میزبان این سمینار بود. سمیناری که به لطف تلاش‌های اعضای هیئت مدیره‌ی انجمن و هم‌کاری

زیرساختی و درون‌یابی یکنواخت" بود. ایشان درباره‌ی این سؤال که "یک منطق باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد تا سزاوار نام منطق یا منطق خوب باشد؟" صحبت کردند و از میان ویژگی‌های مختلفی که در پاسخ به این سؤال طرح می‌شوند، جبری‌پذیری را با تأکید بیشتری بررسی کردند. در نهایت سعی کردند که نشان دهند منطق زیرساختی، در دستگاه حساب رشته‌ای گنتزن، منطقی است که بیش‌تر ویژگی‌های یک منطق خوب را دارد.



اولین سخنرانی بعدازظهر، آخرین سخنرانی عمومی این سمینار بود. در این سخنرانی دکتر شهرام محسنی‌پور درباره‌ی "ارنست زرمelo و نظریه‌ی مجموعه‌ها" سخنرانی کردند. ایشان درباره‌ی نقش زرمelo در پژوهش‌های بنیادین ابتدای قرن بیستم در نظریه‌ی مجموعه‌ها و تأثیرات کارهای او بر تدوین مبانی نظریه‌ی

توضیحاتی درباره‌ی مشکلات پیش روی انجمن در انجام برخی امور اداری دادند.

در سال‌های گذشته سمینارهای مختلفی در حوزه‌ی منطق، فلسفه‌ی منطق و فلسفه‌ریاضی برگزار شده است اما هیچ سمیناری نبوده است که اولاً هر سال برگزار شود و ثانیاً هر دو حوزه‌ی اصلی منطق، یعنی منطق ریاضی و منطق فلسفی، را در کنار یکدیگر پوشش دهد. امیدواریم که اولین سمینار سالانه‌ی منطق سنگ بنای سمینارهایی باشد که هر دوی این مشخصات را دارد. سمیناری که بعد از یک یا دو دوره‌ی برگزاری فراموش نشود و هر سال پربارتر و منظم‌تر از سال گذشته برگزار شود.



سخن آخر تشکر از همه‌ی کسانی است که برای برگزاری بهتر و منظم‌تر این سمینار تلاش کردند؛ به خصوص دکتر ضیاء موحد،

دکتر محمد اردشیر، دکتر سید نصرالله موسویان، آقای هومن محمد قربانیان، خانم مهرناز جم، خانم ملیحه یادگاری و خانم شیوا ابراهیمی.

گزارش کنفرانس منطق (اُ ر ا، پرتغال، ۲۰۱۳)

سید مجتبی مجتهدی
دانشگاه صنعتی شریف

انجمن منطق صوری^۱ (Association for Symbolic Logic / ASL) علاوه بر برگزاری و حمایت از سمینارهای پراکنده‌ی دیگر، به طور منظم دو کنفرانس سالانه برگزار می‌کند: یکی گردهمایی سالانه‌ی شمال آمریکا است که در فصل بهار برگزار می‌شود و معمولاً ۳ یا ۴ روزه است. دیگری گردهمایی تابستانی در اروپا است که در اواخر جولای برگزار می‌شود و معمولاً ۵ روزه است. این گردهمایی تابستانی در اروپا به کنفرانس منطق (Logic Colloquium) معروف است. من این شانس را داشتم تا در کنفرانس منطق امسال با ارائه‌ی یک سخنرانی شرکت

کنم. آن‌چه در پی می‌آید توضیحات مختصری است درباره‌ی این کنفرانس که از ۲۲ تا ۲۷ جولای در کشور پرتغال و در دانشگاه شهر اُورا (Evora) برگزار شد. بسیاری از اطلاعاتی که راجع به این کنفرانس منطبق داده می‌شود، قابل تعمیم به همه‌ی کنفرانس‌های منطق (Logic Colloquiums) دیگر است.

در این کنفرانس دو نوع سخنرانی وجود داشت: سخنرانی‌های عمومی و آموزشی که در تالار برگزار می‌شد و سخنرانی‌های دیگری که در کلاس‌ها و به طور موازی برگزار می‌شد. سخنرانی‌ها عمدتاً در چهار زمینه‌ی اصلی نظریه‌ی اثبات، نظریه‌ی مدل‌ها، نظریه‌ی مجموعه‌ها و علوم کامپیوتر بودند. هر چند به ندرت، برخی موضوعات متفرقه هم در سخنرانی‌های موازی دیده می‌شد. ثبت‌نام در این کنفرانس به صورت برخط (online) بود. هر شخص می‌توانست درخواست ارائه‌ی مقاله نیز داشته باشد؛ که در این صورت باید چکیده و عنوان سخنرانی خود را نیز در همان صفحه‌ی اینترنتی ثبت می‌کرد. در صورت پذیرش درخواست او توسط کمیته‌ی علمی کنفرانس، یک سخنرانی ۱۵ دقیقه‌ای، به طور موازی با ۴ سخنرانی دیگر، به او اختصاص داده می‌شد. امسال هم مانند سال‌های گذشته،

انجمن منطق صوری از برخی شرکت‌کنندگان متقاضی، حمایت مالی مختصری می‌کرد.

از جمله محاسن کنفرانس این بود که وقت و فضای مناسب برای صحبت با منطبق‌دانان درجه یک فراهم می‌شد. زمان‌های خالی بین سخنرانی‌ها در راهروهای دانشگاه، برنامه‌ی بیرون‌گردی و شام کنفرانس، از جمله‌ی موقعیت‌های مناسبی بود که می‌شد با افراد جالبی در آن آشنا شد. لیست مدعوین و خلاصه‌ی سخنرانی‌ها را می‌توانید در صفحه‌ی خانگی این کنفرانس^۲ بیابید.

حضور ریاضی‌دان برجسته‌ی روسی ولادیمیر وُودسکی (Vladimir Voevodsky) در بین سخنرانان بسیار جالب توجه بود. او در سال ۲۰۰۲ برنده‌ی مدال فیلدز (Fields Medal)، معتبرترین جایزه در رشته‌ی ریاضی، شده است و هم‌اکنون عضو مؤسسه‌ی مطالعات پیشرفته (Institute for Advanced Studies / IAS) پرینستون است. سخنرانی او درباره‌ی ارتباط نظریه‌ی هموتوپیی با نظریه‌ی انواع مارتین-لاف (Martin-Löf Type Theory) یا همان نظریه‌ی ساختی (constructive) انواع بود. مارتین-لاف ریاضی‌دان و فیلسوف سوئدی

نظریه‌ی ساختی انواع خود را در سال ۱۹۷۲ معرفی کرد. نظریه‌ی ساختی انواع به عنوان یک صورت‌بندی مهم از تعبیر BHK برای ریاضیات ساختی، مورد توجه مکاتب ساختی‌گرایی در ریاضیات است. در سال‌های اخیر ارتباط جالب و غیرمنتظره‌ای بین ریاضیات ساختی و توپولوژی جبری، به کمک تعبیری از نظریه‌ی ساختی انواع در نظریه‌ی هموتوپیی کلاسیک پیدا شده که مورد توجه وُودسکی و عده‌ای دیگر از ریاضیدانان قرار گرفته است.

مارتین-لاف در سال ۲۰۰۸ به دعوت دکتر اردشیر، مهمان گروه منطق در دانشگاه صنعتی شریف^۳ بود و در ۵ سخنرانی که از تاریخ ۶ تا ۱۵ آوریل برگزار شد، نظریه‌ی انواع خود را تبیین کرد (عکس زیر).



کنفرانس سال ۲۰۱۴ در شهر وین اتریش برگزار می‌شود. این کنفرانس با چند کنفرانس

دیگر در زمینه‌های منطق و علوم کامپیوتر به صورت یک‌جا تحت عنوان تابستان منطق در وین^۴ (Vienna Summer of Logic) برگزار می‌شود و پیش‌بینی می‌شود که با حضور بیش از ۲۰۰۰ شرکت‌کننده، بزرگ‌ترین گردهمایی در زمینه‌ی منطق باشد.

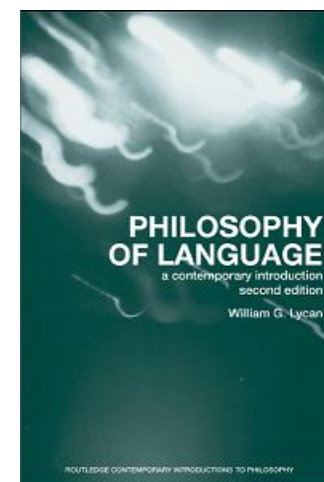
1. www.aslonline.org
2. http://ptmat.fc.ul.pt/LC2013/
3. http://logic.sharif.ir
4. http://vs12014.at

درباره‌ی دو ترجمه از یک کتاب

ساجد طیبی
پژوهشگاه دانش‌های بنیادی

سال گذشته دو ترجمه از کتاب “Philosophy of Language: A Contemporary Introduction” اثر فیلسوف آمریکایی ویلیام لایکن (William G. Lycan) منتشر شد. ترجمه‌ی نخست توسط میثم محمدامینی انجام شده و انتشارات هرمس آن را با عنوان «درآمدی به فلسفه‌ی زبان» در سری «فلسفه و کلام» منتشر کرده

است. در ادامه از این ترجمه با عنوان [محمدامینی] یاد می‌کنم. ترجمه‌ی دیگر توسط کورش صفوی انجام شده و انتشارات علمی آن را با عنوان «درآمدی تازه بر فلسفه‌ی زبان» در سری «نگین‌های زبان‌شناسی» منتشر کرده است. در ادامه از این ترجمه با عنوان [صفوی] یاد می‌کنم.



کتاب لایکن همان‌طور که از نام آن برمی‌آید کتابی مقدماتی در فلسفه زبان است که ویرایش نخست آن در سال ۲۰۰۰ و ویرایش دوم آن در سال ۲۰۰۸ توسط انتشارات راتلج (Routledge)، در سری «درآمدهای معاصر به فلسفه»، منتشر شده است و [محمدامینی]

بسیاری از دشواری‌هایی باشد که باید راهی برای گذر از آن‌ها اندیشید.

درباره‌ی [محمدامینی]

پیش از آن که به بررسی [محمدامینی] بپردازم، نمی‌توانم از گفتن این قضاوت کلی که ترجمه‌ی میثم محمدامینی از کتاب لایکن ترجمه‌ی بسیار خوبی است و مترجم به خوبی از عهده‌ی دشواری‌های ترجمه‌ی متنی در فلسفه‌ی زبان برآمده است، خودداری کنم. فارسی روان و بدون دست‌انداز، دقت بالای ترجمه و وفاداری بسیار به محتوا و لحن متن اصلی ویژگی‌هایی است که [محمدامینی] را کتابی بسیار خوش‌خوان و البته قابل اعتماد ساخته است.

از بعد شکل کار یکی از نکات مثبت [محمدامینی] این است که ترجمه‌ی کاملی از کتاب لایکن است به این معنا که به اصطلاح از جلد تا جلد را ترجمه کرده است؛ یادداشت‌های ناشر انگلیسی در ابتدای کتاب، یادداشت‌های لایکن، و ترجمه‌ی فرهنگ اصطلاحات. علاوه بر این‌ها، وجود نمایه‌ی نام‌های خاص که نه تنها کار متداول نمایه‌ها را می‌کند بل که نگارش انگلیسی نام‌ها را نیز در بردارد و وجود

کم‌تری از آن به زبان فارسی ترجمه شده است یاد کرد. این موضوع شاید تا حدودی ناشی از دشواری‌های خاص ترجمه‌ی متن‌های فلسفه‌ی زبانی است. اگرچه اساساً مباحث مطرح در فلسفه‌ی زبان، مستقل از یک زبان خاص و ویژگی‌های آن است، لکن این واقعیت که به هر حال آن‌ها در زبانی مشخص بیان شده‌اند سبب می‌شود که کار ترجمه با دشواری‌های مضاعف نسبت به آنچه معمول آثار فلسفی است مواجه باشد (نمونه‌ای از این موارد را در بررسی [محمدامینی] خواهیم دید).

از جمله عوارض این کمبود آثار در حوزه‌ی فلسفه‌ی زبان این است که هنوز نمی‌توان از اصطلاحات و واژگانی استاندارد برای بسیاری از عبارات‌های انگلیسی سخن گفت و هر مترجمی در اثر خود درواقع پیشنهادهایی را مطرح می‌کند که شاید با افزایش ترجمه‌ها در این حوزه به تدریج مورد پذیرش قرار بگیرد و بتوان از معیاری برای معادل‌گذاری سخن گفت. با این اوصاف، ترجمه‌ی کتاب لایکن را می‌توان فی‌نفسه اتفاقی خجسته دانست که تا حدودی فقر منابع فارسی در این حوزه را کم‌رنگ سازد و در ضمن آشکارکننده‌ی

دو واژه‌نامه‌ی فارسی-انگلیسی و انگلیسی-فارسی در پایان کتاب از امتیازهای این کتاب است. از این منظر اگر بتوان ایرادی بر [محمدامینی] وارد دانست این است که نمایه‌ی کتاب صرفاً به نمایه‌ی نام‌های خاص محدود است و نمایه‌ی موضوعی در کتاب وجود ندارد. و لذا اگر خواننده بخواهد به جایی از کتاب که در آن موضوعی خاص مطرح شده رجوع کند، نمایه کمکی به او نمی‌کند.



از این ملاحظات شکلی که بگذریم، مهم‌ترین نکته‌ی مثبت [محمدامینی] ترجمه‌ی بسیار دقیق و وفادارانه (چه به لحاظ محتوا و چه شکلی و لحنی) و در عین حال متن کاملاً خوش‌خوان و روان آن است. در سراسر متن

کتاب به ندرت پیش می‌آید که متن دست‌انداز یا فارسی آزاردهنده‌ای داشته باشد. همچنین به جز موارد انگشت‌شمار، همواره به تأکیدها، پرانتزها، و به طور کلی لحن کتاب اصلی وفادار بوده است (موارد معدودی هست که مثل «کاذب» (ص. ۲۰) و «اینهمانی» (ص. ۳۵) عبارتی در متن اصلی (به ترتیب: ص. ۹ و ص. ۱۷) به صورت ایتالیک است ولی در [محمدامینی] چنین نیست).

با این وجود، همچون هر ترجمه‌ی دیگری، طبعاً [محمدامینی] خالی از اشکال نیست. از نظر شکلی بهتر می‌بود که یادداشتی از مترجم در ابتدای کتاب وجود داشت که درباره‌ی معادل‌گذاری‌ها، یا دست‌کم درباره‌ی قراردادهای به کار رفته در ترجمه توضیحی می‌داد. البته درک این‌که پانویس‌هایی که به «-م» ختم می‌شوند از مترجم است چندان دشوار نیست اما همه‌ی موارد به این سراسری نیست. به عنوان مثال در [محمدامینی] در موارد متعدد عبارت‌هایی درون قلاب [] آمده است. اما در هیچ کجا توضیح داده نشده که متن درون قلاب اضافات مترجم به متن است. البته در صفحه‌ی ۲۶ پس از این‌که چند بار از این نمادگذاری استفاده شده است (مثلاً ص. ۱۰ و ص. ۲۰) با مواجهه با نماد قلاب دوگانه،

[[]]. مترجم در پاورقی توضیح می‌دهد که از نماد اخیر برای مواردی استفاده کرده است که در متن اصلی عبارتی درون قلاب معمولی آمده است. در این‌جا طبعاً خواننده خودش حدس می‌زند که قلاب‌های معمولی دربردارنده‌ی اضافات مترجم به متن‌اند. ولی این اشاره اولاً پس از چند بار استفاده از این نماد است، و ثانیاً احتمالاً به خواننده‌ای که مثلاً در حال خواندن بخش‌های پایانی کتاب است و با این نمادها مواجه می‌شود هیچ کمکی نمی‌کند. در حالی که اگر در مقدمه‌ی مترجم دست‌کم چنین مواردی را توضیح می‌داد، کار را برای خواننده راحت‌تر می‌کرد (حتی همین قرارداد هم کاملاً دقیق رعایت نشده است. مثلاً در صفحه‌ی ۱۰۳ [کودک] را داریم که در قلاب آمده است در حالی که این قلاب عیناً در متن اصلی هست و اگر مترجم می‌خواست قرارداد مصرح در صفحه‌ی ۲۶ را رعایت کند، باید آن را درون قلاب دوگانه می‌آورد).

درباره‌ی معادل‌ها

همان‌طور که پیش از این گفته شد درباره‌ی معادل‌های بسیاری از اصطلاحات تخصصی فلسفه‌ی زبان هنوز نمی‌توان از استاندارد یا

معیاری در زبان فارسی سخن گفت. در واقع یکی از کارکردهای جانبی چنین ترجمه‌هایی همین معرفی پیشنهادهایی برای مفاهیمی است که شاید تا پیش از آن واژه‌ای در زبان فارسی برای بیان آن‌ها وجود نداشته است. به همین دلیل بسیاری از اختلاف‌نظرها در این باره احتمالاً صرفاً موضوع اختلاف سلیقه است. به عنوان مثال مترجم «جملات وجودی منفی» (ص. ۲۲) را معادل ترکیب «negative existential» گرفته است اما شاید «جملات سالبه‌ی وجودی» معادل مأنوس‌تری باشد. بعضی دیگر از معادل‌ها مانند «پس‌رویگرد» (دربرابر anaphora)، «نهاد» (برای character)، «در-بر-داشت» (برای implicature)، و «روشن-داشت» (برای explicature) عبارت‌هایی‌اند که چندان مأنوس و آشنا نیستند، ولی به هر حال به عنوان پیشنهادهایی برای این عبارت‌های تخصصی قابل تأمل‌اند. به هر حال بسیاری از خود این واژگان در زبان انگلیسی نیز، مانند دو مورد اخیر، ساخته‌ی فیلسوفان زبان‌اند و این شاید رویه‌ی [محمدامینی] را موجه سازد.

با این حال درباره‌ی برخی از معادل‌ها به نظر می‌رسد که بتوان صراحتاً از نامناسب بودن آن‌ها سخن گفت. به عنوان مثال «نام‌های

درباره‌ی ترجمه

فکر می‌کنم مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین دشواری‌هایی که هر مترجمی در فلسفه‌ی زبان با آن مواجه است ترجمه‌ی بخش‌های مربوط به وصف‌های معین (یا به گفته‌ی [محمدامینی] وصف‌های خاص) است. این عبارت‌ها در بسیاری از زبان‌ها با حروف تعریف (مثلاً "the" در زبان انگلیسی) همراه‌اند. لکن زبان فارسی فاقد حرف تعریف است. و لذا مشخص کردن حتی رده‌ای از عبارت‌ها که نظریه‌ی وصف‌های معین به آن می‌پردازد با دشواری‌های بسیاری مواجه است؛ چه برسد به برگرداندن بحث‌ها و مثال‌های مورد بحث. در [محمدامینی] وصف‌های معین در متن اصلی که با حرف تعریف "the" همراه‌اند به سادگی به معادل فارسی‌شان ترجمه شده‌اند، بدون آن‌که به نحوی ساختگی مشخص شوند. به عنوان مثال "the king of France" به «پادشاه فرانسه» ترجمه شده است. مترجم در پاورقی‌ای در ابتدای این بحث (ص. ۲۶) اشاره به این دشواری می‌کند و توضیح می‌دهد که برای درک این بخش به آشنایی‌ای اندک با زبان انگلیسی نیاز است. در واقع نیز، با در نظر گرفتن فرض مترجم، می‌توان گفت متن

فارسی تا حدود زیادی از عهده‌ی بیان این بحث برآمده است. لکن در بعضی‌جاها این صرف تکیه بر دانش انگلیسی خواننده شاید سبب سردرگمی شود. به طور مشخص در صفحه ۳۱ پس از تحلیل راسلی جمله‌ی «پادشاه کنونی فرانسه تاس است» به صورت سه‌جمله‌ی راسلی، گفته می‌شود که «سه گزاره‌ی ما، همگی گزاره‌هایی کلی‌اند و هیچ یک فرد خاصی را، متناظر با این به اصطلاح پادشاه، نام نمی‌برند؛ «پادشاه» هیچ‌جا در صورت منطقی ظاهر نمی‌شود». خواننده‌ی متن فارسی ممکن است در این‌جا با این دشواری مواجه شود که برخلاف آنچه این‌جا گفته شد از قضا «پادشاه» در هر سه جمله‌ی تحلیل راسلی ظاهر می‌شود. در متن انگلیسی چنین مشکلی وجود ندارد چرا که آنچه گفته شده که ظاهر نمی‌شود "the King" است و در جمله‌های تحلیل تنها "King" ظاهر می‌شود بدون حرف تعریف (ص. ۱۵). به نظر در چنین مواردی اگر مترجم به صرف دانش انگلیسی و پانویس نخست اکتفا نمی‌کرد و در پاورقی‌هایی جداگانه نکته‌ی مورد نظر در متن را توضیح می‌داد به صواب نزدیک‌تر بود.

نادرست عبارت به درک مطلب آسیب می‌رساند. البته تعداد این موارد بسیار محدود است و من در این‌جا به مهم‌ترین آن‌ها که به نظر من رسیده است اشاره می‌کنم، بدون آن‌که ادعا کنم اینها تنها موارد است.

Russell's theory ignores the fact that most descriptions are context-bound (p. 9).

ترجمه: نظریه‌ی راسل این نکته را نادیده می‌گیرد که [ارزش صدق] بیش‌تر وصف‌ها، وابسته به متن است (ص. ۲۰).

توضیح: مترجم عبارت «ارزش صدق» را درون قلاب به متن اصلی اضافه کرده است. اما جمله‌ای که حاصل شده است به وضوح نادرست است، چرا که درباره‌ی وصف‌ها نمی‌توان از ارزش صدق سخن گفت. شاید اگر مترجم عبارت «ارزش صدق جمله‌های حاوی» یا «مرجع/مدلول» را درون قلاب اضافه می‌کرد، بهتر منظور را می‌رساند؛ هر چند که به نظر بدون اضافه کردن چیزی نیز جمله گویا بود.

J1 is uncontroversial; J2 seems obvious; J4 is just a fact; and J5 is trivially true (p. 11).

ترجمه: مطابق تصور اولیه ما ج ۱ خالی از مناقشه، ج ۲ به ظاهر بدیهی، ج ۴ اصلاً یک امر واقع، و ج ۵ نیز به وضوح درست است (ص. ۲۳).

توضیح: عبارت «مطابق تصور اولیه‌ی ما» اضافه شده است.

Alexius Meinong (1904/1960) had boldly leapt to deny J6 (p. 11).

ترجمه: اما آکسیوس ماینونگ (۱۹۰۴/۱۹۶۰) روی ج ۶ دست گذاشت و جسورانه از انکار آن امتناع کرد (ص. ۲۳).

توضیح: کارِ جسورانه‌ای که ماینونگ انجام داده است انکارِ ج ۶ است. با این حال در عبارتِ فوق دقیقاً برعکسِ این موضوع به ماینونگ نسبت داده شده است.

To use an example of his, if I write down, “This is a fine red one,” “This” does not refer to anything—and no determinate statement has been made—until I do something to make it refer (p. 20).

ترجمه: یکی از مثالهای او چنین است: اگر من بنویسم «این قرمز خوش‌رنگی است»، «این» به هیچ چیز ارجاع نمی‌دهد و هیچ حکم معینی بیان نمی‌کند، تا هنگامی که من کاری کنم که این جمله ارجاع دهد.

توضیح: it در انتهای متنِ انگلیسی به لفظ this اشاره می‌کند و از ارجاع این لفظ مفرد سخن می‌گوید. روشن است که آنچه در این مثال ارجاع می‌دهد این لفظ است و نه، آن گونه که در ترجمه آمده است، جمله.

From this we can see that our original formula needs qualification (p. 130).

ترجمه: از این‌جا می‌توانیم ببینیم فرمول اصلی ما نیاز به سور دارد (ص. ۱۳۰).

توضیح: روشن است که مترجم “qualification” را با “quantification” اشتباه کرده است. شاید بی‌ارتباطی بحث «سور» دار کردن فرمول اصلی به ادامه‌ی متن می‌توانست سبب تصحیح این خطا شود.

Do not say what you believe to be false (p. 159).

ترجمه: آنچه را به آن باور دارید، کاذب نخوانید (ص. ۱۵۹).

توضیح: این مورد را شاید بتوان فاحش‌ترین خطای [محمدامینی] دانست. اصلی که در این قطعه بیان شده است در واقع این است که «آنچه را که باور دارید کاذب است نگویید».

که با آنچه در ترجمه آمده است تفاوت اساسی دارد.

علی‌رغم برخی از این سنخ خطاها و کم‌دقتی‌ها در [محمدامینی] -که شاید به هر حال در هر ترجمه‌ای اجتناب‌ناپذیر باشد- می‌توان گفت چنین مواردی در کتاب بسیار اندک است و به ندرت با مواردی مواجه می‌شویم که خطاهای رخ داده آسیب اساسی‌ای به فهم متن وارد می‌سازد. اگر این موضوع را در کنار نثر روان و ساده‌ی کتاب و توجه مترجم به بسیاری ظرایف در برگرداندن مثال‌ها و جملات به زبان فارسی -که نشان از آشنایی او با مباحث فلسفه‌ی زبان دارد- بگذاریم، می‌توان صراحتاً گفت [محمدامینی] موهبتی برای جبران فقر منابع فارسی در این حوزه است.

درباره‌ی [صفوی]

در یک قضاوت کلی -که امیدوارم در ادامه بتوانم آن را موجه سازم- می‌توانم بگویم [صفوی] را به جرأت می‌توان به عنوان نمونه‌ای اعلا از ترجمه‌ی بد از کتابی فلسفی معرفی کرد. در واقع شاید دشوارترین کار برای من این است که بخواهم، به رسم رایج، ابتدا

مزیت‌های ترجمه را بگویم و سپس به سراغ معایب و نواقص آن بروم. در این زمینه تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که اولاً ترجمه دارای یادداشتی از مترجم است که درباره‌ی کتاب و نویسنده‌ی آن و روش کار در ترجمه توضیحاتی می‌دهد و در ثانی نمایه‌ی انتهای کتاب علاوه بر نام‌های خاص، دربردارنده‌ی موضوعات نیز است، که از این جهت کار خواننده را برای مراجعه به بخش‌های مربوط به هر موضوع ساده می‌کند.



به لحاظ شکلی مواردی از جنس عدم توجه به علامت‌گذاری‌ها و سبک نگارشی لایکن (از حیث تأکیدها یا ایتالیک‌ها) در کتاب بسیار دیده می‌شود. اما آنچه عجیب می‌نماید حذف

پرانته‌ها است. در جای‌جای کتاب لایکن مطالبی درون پرانتز ذکر شده است. اگرچه در [صفوی] اینها ترجمه شده‌اند اما پرانتزها به صورت کامل حذف شده‌اند و این محتواها به هیچ وجه از بقیه‌ی متن متمایز نشده‌اند (مثال: اکثر صفحات کتاب!).

اما شاید در نظری کلی، و پیش از ورود به محتوای کتاب، نقطه‌ضعف اصلی [صفوی] را بتوان عدم ترجمه‌ی کامل کتاب دانست. یادداشت ناشر در متن اصلی و از آن مهم‌تر فرهنگ توصیفی اصطلاحات پایان کتاب که با توجه به جنبه‌ی آموزشی کتاب جزء مفیدی از آن است به راحتی از متن فارسی حذف شده‌اند. اما چیزی که عدم ترجمه‌ی آن در [صفوی] حیرت‌انگیز و ناامیدکننده است، یادداشت‌ها یا به اصطلاح پانوشت‌های لایکن در جای‌جای متن است که در متن اصلی در پایان کتاب (صص. 191 تا 200) آمده است. در کمال تعجب و تأسف در [صفوی] هیچ کدام از این یادداشت‌ها ترجمه نشده است به گونه‌ای که خواننده تصور می‌کند با کتابی مواجه است که در آن نویسنده مطلقاً پانویس یا یادداشت انتهایی‌ای ندارد. اگر این را در کنار پرباری یادداشت‌های لایکن، به ویژه برای خوانندگانی که آشنایی بیش‌تری با مباحث

با توجه اختلاف سلیقه از کنار آن گذشت و به این اکتفا کرد که خواننده‌ای که متن را می‌خواند، می‌تواند بفهمد منظور از این عبارت چیست و این نظریه‌ها به هیچ وجه «مشروط به صدق» نیستند؛ بل که ناظرند بر «شرط صدق» جمله‌ها. همچنین است قرار دادن معادل «اندرز» برای “maxim” در بحث از نظریه‌ی گرایس در فصل ۱۳ که به نظرم در بهترین حالت گویای آن‌چه گرایس در نظر داشته است نیست. “maxim”‌های گرایسی اصولی‌اند که بر مکالمه حاکم‌اند و نه اندرزهایی برای مکالمه کردن.

اما از این موارد که بگذریم آن‌چه بیش از همه در [صفوی] آزاردهنده است، عدم یکنواختی در معادل‌گذاری است. به عنوان مثال اصطلاح فنی “actual world” که در متون فلسفی اغلب به «جهان بالفعل» یا «جهان واقع» برگردانده می‌شود در [صفوی] گاه به «جهان خارج» (مثلاً ص. ۲۸۲) و بیش‌تر به «جهان واقعیت‌های اطراف ما» (مثلاً صص. ۱۱۸ و ۲۸۴) برگردانده شده است، که از این دو اولی بیش‌تر برای خواننده‌ی فارسی‌زبان عبارت “external world” را به ذهن متبادر می‌کند که مفهومی به کلی متفاوت از نظر نادرست و نامفهوم می‌رسد اما شاید بتوان “actual world” را بیان می‌کند و دومی،

در بهترین حالت، بسیار نامأنوس است. این وضعیت ایضاً درباره‌ی اصطلاح فنی “rigid designator” نیز برقرار است که کاربرد «نشانگر صلب» یا «دلالت‌گر صلب» برای آن در متون فلسفی فارسی تا حدودی جافتاده است، ولی در [صفوی] برای آن از عبارت «اشاره‌گرهای قطعی یا سخت» استفاده شده است (ص. ۱۱۹). شگفت آن‌که چند صفحه پس از معرفی این مفهوم، در خلال یک جمله برای این عبارت تخصصی هم از «اشاره‌گر قطعی» استفاده شده است و هم از اصطلاحی دیگر: «اشاره‌گر قوی». خواننده خود باید پی‌برد که منظور از این عبارت اخیر همان اشاره‌گر قطعی است. البته این که در ترجمه‌های متون عمومی برای یک واژه‌ی زبان مبدأ به فراخور موقعیت از عبارت‌هایی مختلف در زبان مقصد استفاده شود شاید چندان ناصواب نباشد. لکن چنین رویه‌ای برای اصطلاحی تخصصی که با معنایی مشخص در متن معرفی شده است، بدون هیچ توضیحی به خواننده، باعث سردرگمی خواننده می‌شود.

چنین ناهماهنگی‌هایی در ترجمه گاه آزاردهنده‌تر نیز می‌شود. به عنوان مثال در حالی که مترجم برای “reference” از «ارجاع» استفاده می‌کند و برای “direct”

“reference” از ارجاع مستقیم، اما برای “referent” به جای «مرجع» ناگهان از «مصدق» استفاده می‌کند. این به خودی خود شاید چندان مشکل‌ساز نباشد و صرفاً امری سلیقه‌ای باشد. اما وقتی مؤلف از همین معادل «مصدق» برای “extension” که در متون فلسفه‌ی زبان بیانگر مفهومی متفاوت است نیز استفاده می‌کند (مثلاً ص. ۲۷۵)، نتیجه باز همان است: گمراهی خواننده (بگذریم از این نکته که در جایی دیگر (ص. ۲۷۵) مترجم «مفهوم» را به عنوان معادل “extension” در متن اصلی (ص. ۱۲۶) قرار می‌دهد). این وضعیت درباره‌ی دو مفهوم متفاوت “sense” و “intension” نیز برقرار است که مترجم برای هر دوی آن‌ها از «مفهوم» استفاده کرده است و این سبب می‌شود که تمایزی از نظر فلسفی مهم از دید خواننده‌ی متن فارسی به کلی پنهان شود. به همین ترتیب معادل «گزاره» برای هر دو عبارت “predicate” (مثلاً در صص. ۴۱، ۴۴، ۵۳ و ...) و “proposition” (مثلاً در صص. ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۸۹، و ...) به کار رفته است و علاوه بر این در مواردی دیگر برای “predicate” از معادل (البته بهتر) «محمول» استفاده شده است. و قس علی هذا. در کنار این‌ها معادل‌هایی به

کلی نامفهوم مانند «مسأله‌ی فقدان مصداق برای لاجودها» که برای “apparent reference to nonexistence” و «نفی موجودها» برای “negative existential” از این جمله‌اند، که فکر می‌کنم نادرستی آن‌ها بی‌نیاز از توضیح است.

موارد سهل‌انگاری و اغلاط ترجمه اگر به همین موارد محدود می‌شد به خودی خود برای دست‌کم بد دانستن [صفوی] کفایت می‌کرد. اما مقابله‌ی بخش‌های بسیاری از ترجمه با متن اصلی جای هیچ تردیدی در چنین قضاوتی باقی نمی‌گذارد. من در این‌جا نمی‌خواهم به مواردی بپردازم که به اصطلاح ترجمه دقیق یا وفادارانه نیست که این کار به فضایی شاید بیش‌تر از حجم کتاب نیازمند است. در عوض تنها به ذکر مواردی می‌پردازم که ترجمه به وضوح غلط است و این غلط بودن به کلی محل معنا است. در بیش‌تر موارد نادرستی ترجمه آن‌چنان فاحش است که نیاز به توضیح ندارد. با این حال در برخی موارد توضیحاتی مختصر درباره‌ی مهم‌ترین خطاهای ترجمه می‌دهم (در ادامه زیرخط در متن انگلیسی نشان از حذف آن بخش در ترجمه‌ی فارسی و زیرخط در ترجمه‌ی فارسی نشان‌دهنده‌ی اضافه کردن متن در ترجمه‌ی

ترجمه: گفتم، مسأله‌ی بارز، جالب این‌جا است که حتی همین حالا هم که این مطلب را مطرح کردم، باز هم نکته‌ی بارزی در آن نمی‌بینید و تعجب می‌کنید که چطور ممکن است نمونه‌ی (۱) را درک کنید (ص. ۲۸).

توضیح: در واقع منظور لایکن از این قطعه دقیقاً در تضاد با آن چیزی است که مترجم معلوم نیست به چه دلیل به متن اضافه کرده است. در واقع لایکن در این‌جا می‌گوید شاید حتی اکنون که متوجه این مسأله شده‌اید، این‌که چطور ممکن است نمونه‌ی (۱) را درک کنید، به نظرتان مسأله‌ای جالب یا عجیب نرسد.

Certain sequences of noises or marks, then, have a feature that is both scarce in nature and urgently in need of explanation: that of meaning something (p. 2).

ترجمه: بنابراین، برخی از زنجیره‌های اصوات یا علائم، از مشخصه‌ای برخوردارند که برای برخورداری از معنی ضروری است (ص. ۳۰).

توضیح: فکر نمی‌کنم نیاز به توضیح باشد که در متن اصلی هیچ صحبتی از برخورداری رشته‌ای از اصوات یا علائم از مشخصه‌ای ضروری برای معناداری نیست. بل که صحبت از این است که رشته‌ای از اصوات و علائم دارای

فارسی دارد). در این بررسی خود را به فصل‌های ۱، ۴، ۱۰، و ۱۳ محدود می‌کنم و حتی در این فصل‌ها نیز تنها صفحه‌هایی اندک را مورد بررسی قرار می‌دهم (نه به این خاطر که خطاهای موجود در این بخش‌ها جدی‌تر است؛ بل که عمدتاً به دلیل محدودیت صفحات و نیز این‌که همین اندک کفایت می‌کند درک کیفیت نازل این ترجمه را).

فصل ۱:

[...] what it is in virtue of which the string has the distinctive meaning it does (p. 1).

ترجمه: [...] چه عواملی سبب می‌گردند تا بتوان این معانی را از هم متمایز کرد (ص. ۲۷).

توضیح: در متن اصلی هیچ صحبتی از معیار تمایز معانی از یکدیگر نیست. مسأله‌ای که در متن اصلی به آن اشاره می‌شود این است که چگونه و به واسطه‌ی چه چیز است که رشته‌ای از اصوات یا علائم معنای مشخصی را دارد. به هیچ وجه صحبت از این نیست که خود معانی را چگونه می‌توان از هم متمایز کرد.

Remarkable, I said. It probably does not strike you as remarkable or surprising, even now that you have noticed it (p. 1).

ویژگی معناداری‌اند که تبیینی از آن ضرورت دارد.

In virtue of what does such a string mean what it distinctively does? (p. 3).

ترجمه: بر مبنای چه عامل یا عواملی، معنی چنین زنجیره‌ای متمایز از زنجیره‌های دیگر امکان درک می‌یابد؟ (ص. ۳۰)

توضیح: در متن اصلی نه صحبتی از درک زنجیره‌ای است و نه طبعاً درک آن متمایز از زنجیره‌های دیگر. صحبت بر سر این است که چگونه زنجیره‌ای معنای مشخصی را که دارد.

فصل ۴:

And what is true in this universe is of course actually true. But there are things that are in fact false, yet might have been true (p. 46).

ترجمه: بنابراین هر چیزی که در این عالم هستی صادق باشد، به واقع و به دلیل موجودیت‌اش صادق است. اما چیزهایی نیز وجود دارند که به واقع کاذب‌اند ولی می‌توانند صادق تلقی شوند (ص. ۱۱۷).

توضیح: از اضافات گمراه‌کننده، اگر نگوییم نادرست، به متن اصلی که بگذریم، در انتهای قطعه در متن اصلی صحبت از این است که

می‌دهیم نیست. صحبت از ویژگی‌هایی است که ارسطو در جهان واقع داری آن‌ها است.

But given that Nixon existed, how could he have failed to be Nixon? He could have failed to be named "Nixon," but that is not to have failed to be *Nixon himself* (because, of course, Nixon need not have been named "Nixon"). He could have failed to have the properties stereotypically associated with Nixon, hence failed to "be Nixon" in the sense that Trieste fails to "be Vienna," but as we saw in the previous chapter such flaccid uses of names are unusual (p. 48).

ترجمه: اما اگر نیکسون وجود داشته باشد، چطور می‌شود تصور کرد که نیکسون وجود نداشته باشد؟ شاید فرض کنیم که نام‌اش 'نیکسون' نباشد؛ ولی در چنین شرایطی، مسأله به خود نیکسون مربوط نیست. این امکان نیز وجود دارد که فرض کنیم 'نیکسون' به کلیتی از مختصات ارجاع می‌دهد، درست مثل 'وین' در نمونه‌ی فرگه. اما این نوع کاربرد چنین نامی را دیگر نمی‌توان کاربرد روزمره‌ی نام‌های خاص به حساب آورد (ص. ۱۲۱).

توضیح: در جمله‌ی نخست آن‌چه لایکن فی‌الواقع می‌گوید این است که اگر نیکسون وجود داشته باشد، چه‌طور می‌تواند نیکسون نباشد. اما این عبارت ساده در ترجمه به چیزی یکسره متفاوت و بی‌ربط تبدیل شده است. خواننده‌ی متن فارسی از خود خواهد

پرسید این چه ربطی به بحث «اشاره‌گر قطعی» بودن نام‌ها دارد و احتمالاً، حتی بدون مراجعه به متن اصلی نیز، حدس خواهد زد که با خطایی در ترجمه مواجه است. نادرستی بقیه‌ی عبارت‌های این قطعه نیز به نظر آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد.

So if you ask, "Might Nixon have joined the Black Panthers rather than becoming President?," the answer may be yes or may be no, but the scenario you are considering is one in which Nixon, that very person, is a Black Panther—not one in which whoever or whatever was the U.S. President was a Panther. You are not imagining a world in which a Black Panther is President of the US (p. 48).

ترجمه: به این ترتیب، اگر شما از من بپرسید که آیا می‌شد که نیکسون به جای رییس جمهور شدن، خواننده‌ی موسیقی جاز بشود؟ جواب من می‌توانست بله یا نه باشد، آن هم نه به این دلیل که من تغییری در هویت آن فرد ایجاد کنم، بل که به این دلیل که ببینم آیا او استعداد خواننده شدن را داشته است یا نه (ص. ۱۲۲).

توضیح: فی‌الواقع عرضی ندارم. لکن این نکته را باید اشاره کنم که من نمی‌توانم بگویم آیا در این‌جا مترجم متن اصلی را اشتباه ترجمه کرده است یا این‌که به کلی تصمیم گرفته متن

اصلی را حذف کند و چیز دیگری را که لابد به نظر خودش درست است جایگزین آن کند!

But this assumption is unwarranted, because there is a weaker relation that the description might bear to the name and still explain the spot check and pedagogical data (p. 48).

ترجمه: این استدلال ناموجه است، زیرا رابطه‌ی میان یک توصیف با مصداق‌اش به مراتب ضعیف‌تر از رابطه‌ی یک نام خاص با همان مصداق است، و این نکته را در برابر پرسش درباره‌ی مصداق یک نام خاص [هکذا فی الاصل]، از نوعی توصیف بهره می‌گیریم، به هیچ وجه ثابت نمی‌کند که نام خاص و توصیف یا خوشه‌ای از توصیفات را باید هم‌معنی تلقی کرد (ص. ۱۲۲).

توضیح: آنچه در متن اصلی مورد تأکید است رابطه‌ی میان یک وصف و یک نام است و ادعا این است که رابطه‌ای ضعیف‌تر (از آنچه پیش از این گفته شده است، یعنی هم‌معنایی یا مترادف) می‌تواند میان آن‌ها وجود داشته باشد و در عین حال داده‌ی مورد بحث را بتوان با این رابطه‌ی ضعیف‌تر توضیح داد: وصف ممکن است صرفاً مرجع نام را مشخص کند، بدون آن‌که با آن در معنا مشترک باشد. مشخص نیست که مترجم چگونه تصمیم گرفته هیچ اشاره‌ای به این نکته‌ی واضح نکند و در عوض از رابطه‌های میان وصف با مرجع و نام با

imply being Millian. For definite descriptions can be rigid (p. 49)

ترجمه: به این ترتیب، آنچه میل از نام خاص مورد نظر دارد، صرفاً همانی است که به قول کریپکی باید اشاره‌گر قطعی نامید. اما عکس این مطلب صادق نیست، اگرچه کریپکی بارها به آرای میل ارجاع می‌دهد و بر این باور است که نام‌های خاص اشاره‌گرهای قطعی‌اند، اما این قطعیت از منظر او به معنی میلیایی بودن نیست، زیرا برای کریپکی اوصاف معرف نیز می‌توانند اشاره‌گرهای قوی باشند (ص. ۱۲۴).

توضیح: این‌که مترجم “implies” را به همان بودن برگردانده است به اندازه‌ی کافی عجیب است. عجیب‌تر آن‌که چگونه او با ترجمه‌ی جمله‌ی بعد متوجه اشتباه‌اش نشده است. چگونه ممکن است الف همان ب باشد ولی عکس این مطلب صادق نباشد؟ (توجه کنید به معادل‌های مختلفی که برای “rigid” در همین یک قطعه‌ی کوتاه استفاده شده است).

فصل ۹:

Recall that a possible world (other than the actual world, our own) is an alternative universe, in which things go otherwise than the way they go here. And, because worlds differ among themselves in respect of their component facts, of course the truth of a given

نیست» و در متن فارسی هیچ اشاره‌ای به “psychological association” نیست. باز هم احتمال مترجم گمان کرده است که لایکن درست نمی‌توانسته منظورش را بیان کند.

A Millian name, remember, is one that makes no propositional contribution but its bearer or referent (p. 49).

ترجمه: به خاطر داریم که نام از دیدگاه میل صرفاً به مصداق خود در جهان خارج ارجاع می‌داد و قرار نبود سهمی در ارزش صدق گزاره داشته باشد (ص. ۱۲۴).

توضیح: از این‌که بگذریم که منظور از “Millian name” قطعاً «نام از دیدگاه میل» نیست، نه تنها در متن اصلی از ارجاع به مصداق خود در جهان خارج سخن گفته نمی‌شود بل که صحبت از سهم در گزاره است و نه ارزش صدق گزاره و آن هم این‌که تنها سهم نام در گزاره مرجع آن است. چگونه ممکن است میل یا هر کس دیگری فکر کند نام یا مرجع آن سهمی در ارزش صدق گزاره ندارد، وقتی تنها سهم آن در گزاره را مرجع آن می‌داند؟

Being Millian certainly implies being rigid. But the reverse does not hold. Although Kripke cites Mill and argues that names are rigid, rigidity does not

مرجع سخن بگوید و آن‌ها را با هم مقایسه کند. اساساً سخن از مرجع یا مصداق نیست و نه تنها نیست که اشاره به آن نیز اشتباه است. از این‌که بگذریم من بین بخش انتهایی متن انگلیسی و بخش انتهایی متن فارسی هیچ ارتباطی نمی‌بینم. گویا مترجم آن را حذف کرده و به جای آن تصمیم گرفته چیز دیگری اضافه کند، حکماً با این توجیه که اگر لایکن سواد بیش‌تری می‌داشت آن را این گونه می‌گفت. طرفه آن‌که با مراجعه به سیاق متن اصلی متوجه می‌شویم همه‌ی نکته در همان بخش پایانی و امکان تبیین‌ای است که در آن مطرح می‌شود.

Thus, even if a name in someone's mouth at a time has a firm psychological association with a particular description in that person's mind, it does not follow that the name is equivalent to the description in meaning (p. 49).

ترجمه: به این ترتیب، وقتی درباره‌ی نام خاصی از ما سؤال کنند و ما نخستین توصیفی را که به ذهن‌مان خطور کند، در جواب به آن سؤال به دست دهیم، به این معنا نخواهد بود که به لحاظ معنایی، آن نام خاص و آن توصیف‌مان معادل یکدیگرند (ص. ۱۲۳).

توضیح: در متن اصلی هیچ اشاره‌ای به «نخستین توصیفی که به ذهن خطور می‌کند

sentence depends on which world we are considering (p. 126).

ترجمه: یادمان باشد که یک جهان ممکن غیر از جهان واقعیت‌های اطراف‌مان است و جهان بدیلی است که در آن، هر چیزی می‌تواند غیر از آنی باشد که در این جهان اطراف ماست. از آن‌جا که هر جهان ممکن، بر حسب موارد تشکیل‌دهنده‌اش، با جهان‌های ممکن دیگر فرق می‌کند، مسلماً ارزش صدق هر جمله نیز در این جهان‌های متفاوت فرق خواهد کرد (ص. ۲۷۶).

توضیح: در بخش اول قرار دادن «هر چیزی» به جای «things» سبب شده نتیجه در متن فارسی به کلی نادرست باشد. در جهان ممکن که بدیل جهان واقع است برخی امور یا چیزهایی غیر از آنی‌اند که در جهان واقع‌اند و نه لزوماً هر چیزی. در بخش دوم از این قطعه نیز مترجم وابستگی صدق یک جمله به جهانی که مورد نظر است را چنین ترجمه کرده است که ارزش صدق هر جمله (!) در جهان‌های ممکن متفاوت فرق خواهد کرد. چیزی که به وضوح غلط است.

When they differ in truth condition, that means there will be some worlds in which one is true but the other is false, so they will not be true in just the same worlds (p. 127).

ترجمه: وقتی دو جمله از شرایط صدق متفاوتی برخوردار باشد، یعنی وقتی در جهان‌های ممکن

“Fregean sense” چه ضربه‌ای به فهم عبارت و درک منظور نویسنده می‌زند؟

Thus, the intension of a predicate is a function from worlds to sets of things existing in those worlds that are in the predicate’s extensions in those worlds (p. 127).

ترجمه: راه‌حل این است که مدعی شویم، مفهوم یک محمول، تابعی از جهانی است که در آن جهان، مصداقی برای آن محمول وجود دارد (ص. ۲۷۸).

بدون شرح!

If a proposition is in this way construed as a set of possible worlds, then we do, after all, obtain nontrivial explanations of the meaning facts (p. 128).

ترجمه: اگر از این طریق، گزاره را به صورت مجموعه‌ای از جهان‌های ممکن تعبیر کنیم، آن وقت می‌توانیم مدعی شویم که توضیح تازه‌ای از امور مسلم معنی به دست داده‌ایم (ص. ۲۸۰).

توضیح: آن‌چه در این‌جا مورد تأکید لایکن است، با توجه به انتقادهای پیشین او از نظریه‌های دیگر که توضیح‌شان از حقایق معنی بی‌مایه است، بی‌مایه (nontrivial) نبودن توضیح است و نه تازه بودن آن.

A meaning for a sentence is something that determines the conditions under

آن‌ها نمی‌توانند در یک جهان ممکن صادق باشند (باز هم توجه به مثال «برف سفید است» و «علف سبز است» می‌تواند روشن‌تر باشد). این خطا در دو مورد زیر نیز تکرار شده است.

It would follow that synonymous sentences are true in just the same worlds (p. 127).

ترجمه: نتیجه‌ی این امر این خواهد بود که جمله‌های هم‌معنی در یک جهان ممکن از ارزش صدق واحدی برخوردار خواهند بود (ص. ۲۷۷).

Two sentences will be synonymous if and only if they are true in just the same worlds (p. 128).

ترجمه: در چنین شرایطی، دو جمله هم‌معنی به حساب خواهند آمد اگر و فقط اگر هر دو در یک جهان ممکن صادق باشند. (ص. ۲۸۰)

A singular term or a predicate is said to have both an extension (in the sense introduced in the previous chapter) and a Fregean sense or “intension.” (p. 127)

ترجمه: نهادی که از مفردات به حساب می‌آید یا گزاره‌ی آن نهاد، هر دو هم مصداق دارند و هم مفهوم (ص. ۲۷۸).

توضیح: آیا نیاز به توضیح است که حذف آن‌چه در پرانتز آمده است یا عبارت

which the sentence is true or false (p. 129).

ترجمه: معنی یک جمله، چیزی است که شرایطی را تعیین می‌کند؛ یعنی همان شرایطی را که بر حسب آن‌ها می‌شود صدق یا کذب آن جمله را معلوم کرد.

توضیح: در هیچ کجای متن اصلی سخنی از شرایط معلوم کردن صدق و کذب جمله گفته نشده است.

(And belief, a cognitive state, has a “thought” or composite sense as its object, not a referent.) (p. 130)

ترجمه: افزون بر این، یک باور یا اعتقاد به مثابه‌ی نوعی وضعیت شناختی از نوعی اندیشه یا مفهومی ترکیبی برخوردار است، و نه یک مصداق (ص. ۱۲۸۴).

توضیح: حذف “as its object” به کلی ترجمه را نامفهوم کرده است.

فصل سیزدهم:

First, very often a speaker uses a sentence to convey something other than what that sentence literally means, as for example in sarcasm or in broad hinting (p. 156).

ترجمه: گوینده می‌تواند در بسیاری از مواقع جمله‌ای را به کار ببرد که در معنی تحت‌اللفظی‌اش نیست.

جمله‌هایی که به کنایه کاربرد می‌یابند، از این نوعاند (ص. ۳۳۳).

توضیح: آن‌چه در این‌جا درباره‌ی آن صحبت می‌شود این نیست که جمله در معنی تحت‌اللفظی‌اش نیست. از قضا، در آن‌چه در این‌جا مورد بحث است، جمله در معنای تحت‌اللفظی‌اش است، لکن متکلم آن را برای انتقال چیزی دیگر به جز این معنای تحت‌اللفظی به کار می‌برد.

Third, some implications are carried by the choice of a special word, such as “but” as opposed to “and,” in that “but” means just the same as “and” except for carrying a contrastive connotation (p. 156).

ترجمه: برخی از معانی ضمنی بر حسب کاربرد واژه‌ای خاص شکل می‌گیرند؛ مثلاً کاربرد ‘اما’ به جای ‘و’، آن هم در شرایطی که ‘اما’ در همان معنای ‘و’ به کار رفته است و فقط سبب می‌گردد تا شنونده به معنایی ضمنی از جمله برسد (ص. ۳۳۴).

توضیح: باز هم نکته‌ی اصلی در متن اصلی که اشاره به انتقال مضمونی تقابلی در کاربرد “but” بر خلاف “and” است در ترجمه‌ی فارسی به هیچ وجه منعکس نشده است. نکته‌ی مورد نظر نویسنده این بوده است که گرچه “but” همان معنای “and” را دارد اما

کاربرد آن، بر خلاف “and”، منتقل‌کننده‌ی این تضمن است که جمله‌ی پس از آن در تقابل با جمله‌ی پیش از آن است.

a speaker utters a sentence that means that P but it is obvious to all that the speaker’s main communicative intent is to convey something different, that Q (p. 157).

ترجمه: گوینده‌ی جمله‌ای را به کار می‌برد و معنی آن جمله P است. در حالی که منظور گوینده P نیست، بلکه مثلاً Q است (ص. ۳۳۵).

توضیح: حذف بخش‌هایی اساسی از جمله که به معنای مورد نظر ضربه می‌زند.

Clearly, what I am conveying to you is not what my sentence literally means. What my sentence means may or may not be true, but that is immaterial. What I convey is something different (p. 157)

ترجمه: مسلماً منظور من از این جمله، همانی نیست که در معنی تحت‌اللفظی این جمله‌ها مشاهده می‌شود. آن‌چه منظور من است، خواه صادق باشد و خواه کاذب، در ظاهر این جمله‌ها دیده نمی‌شود (ص. ۳۳۵).

توضیح: در جمله‌ی اصلی هیچ صحبتی از «منظور من از این جمله» نیست بل که صحبت از آن چیزی که من به شما منتقل (convey) می‌کنم است. البته ممکن است مترجم ادعا

کند آن‌چه من به شما منتقل می‌کنم همان منظور من است، اما ظاهراً قرار است فرض بگیریم که متن فارسی ترجمه‌ی متن اصلی کتاب است و نه شرح مترجم بر آن. از این نکته که بگذریم ترجمه‌ی این قطعه مشکل جدی‌تری نیز دارد. مترجم گمان کرده که نویسنده “خواه صادق و خواه کاذب” را برای “منظور من از جمله” به کار برده؛ در حالی که نویسنده آن را برای معنای جمله‌ی اصلی و نه “منظور ...” به کار برده است.

Taken literally, (2) is only a one-way conditional; without logical impropriety I could have added, “Come to think of it, if you don’t mow my lawn I’ll give you ten dollars anyway.” But upon hearing (2) alone, you would immediately fill in that if you do not mow my lawn then I will not give you the ten dollars. You hear the mere “if” as an “if and only if.” (p. 158)

ترجمه: اگر جمله‌ی (۲) را در معنی تحت‌اللفظی‌اش در نظر بگیریم، این جمله یک شرطی ساده و یک‌سویه است. شما با شنیدن این جمله، گفته‌ی مرا به این شکل تعبیر می‌کنید که اگر چمن‌های حیاط را نزنید، من آن ده دلار را به شما نمی‌دهم؛ یعنی شما ده دلار را فقط و فقط وقتی از من می‌گیرید که چمن‌های حیاط را بزنید، در حالی که معنی تحت‌اللفظی جمله‌ی (۲) چنین شرطی را قایل نیست و من اصلاً نگفته‌ام که به هیچ ترتیب دیگری به شما آن ده دلار را نخواهم داد. پس

می‌بینید که 'اگر' را در جمله‌ی (۲) به صورت 'اگر و فقط اگر' تعبیر کرده‌اید (ص. ۳۳۶-۳۳۷).

توضیح: حذف بخش مهمی از متن اصلی و اضافه کردن چیزهایی که ظاهراً مترجم تصور کرده است نویسنده فراموش کرده است بگوید!

Anyone would hear (3) as implying that Martha was *caused* pleasure by seeing the Education School burning; some people would hear (3) as actually saying that. But (3) does not say that. (3) says only that one thing happened and another did (compare "Martha watched the Education School burning and scratched her nose") (p. 158).

ترجمه: هر کسی که جمله‌ی (۳) را بشنود به این معنی ضمنی می‌رسد که مارتا از این آتش‌سوزی خوشحال شده و لبخند زده است. این در حالی است که در معنی تحت‌اللفظی جمله‌ی (۳)، این رابطه‌ی علی یا سببی میان آتش‌سوزی و لبخند مارتا مطرح نشده است (ص. ۳۳۷).

توضیح: حذف بخش مهمی از جمله. نکته‌ی جالب این‌جاست که مترجم نکته‌ای را که لایکن با مثال درون پرانتز قصد تأکید بر آن داشته است را پس از حذف به عنوان یادداشتی از مترجم در پاورقی همین صفحه بازسازی و ذکر کرده است!

Grice (1975) addressed himself to phenomena of the foregoing kinds. Seeing speaker-meaning as communication of the contents of one's mental states, he began thinking about mechanisms of conversation and the social norms that govern cooperative conversation (p. 158).

ترجمه: گرایس (1975) در میان پژوهش‌های خود به پدیده‌ی خاصی اشاره می‌کند که در این‌جا به آن خواهیم پرداخت. او با در نظر گرفتن این نکته که معنی گوینده همان محتوای جمله‌های دخیل در ایجاد ارتباطاند، به این نتیجه می‌رسد که باید به هنگام گفتگو، سازوکاری وجود داشته باشد که به صورت هنجارهایی اجتماعی، در گفتگوها دخیل باشد (ص. ۳۳۸).

توضیح: از ترجمه‌ی نادرست جمله‌ی اول (یعنی تبدیل «پدیده‌های پیش‌گفته» به «پدیده‌هایی که به آن خواهیم پرداخت») که به تنهایی برای سر در گم کردن خواننده کفایت می‌کند که بگذریم، مشخص نیست که مترجم «محتوای جمله‌های دخیل در ارتباط» را معادل چه عبارتی در متن اصلی گرفته است. چیزی که جمله‌ی حاصل را نه تنها ترجمه‌ی نادرست بل‌که در تقابل با کلیت ادعاهای گرایس و همه‌ی آن چیزهایی که در این فصل گفته شده است قرار داده است.

(CP) Make your conversational contribution such as is required, at the stage at which it occurs, by the accepted purpose or direction of the talk-exchange in which you are engaged (p. 158).

ترجمه: پیامد گفتگوی خود را آن‌گونه سازید که ایجاب می‌کند؛ در مرحله‌ای که تحقق می‌یابد، با قصد یا منظور مقبول ردوبدل ساختن کلامی که در آن دخیل‌اید (ص. ۳۳۸).

توضیح: عرضی ندارم جز این‌که اگر متن انگلیسی را ندیده باشیم از جمله‌ی فارسی (اگر بتوان آن را جمله‌ای فارسی دانست) چه چیز باید بفهمیم؟

(M1) Make your contribution to a conversation as informative as is required (for the current purposes of the exchange). [Call this the "Maxim of Strength."] (p. 159)

ترجمه: اندرز اول: تا جایی که می‌شود، گفته‌ی خود را اطلاعاتی سازید [=اندرز استحکام] (ص. ۳۳۹).

توضیح: همه‌ی نکته‌ی این اندرز "as is required" است که معلوم نیست چگونه مترجم به این نتیجه رسیده است که آن را به «تا جایی که می‌شود» ترجمه کند و حتی لحظه‌ای نیز با خود نیاندیشیده است که این با به اصطلاح «اندرز دوم» که در سطر پایین

نوشته شده است («اندرز دوم: اطلاعاتی بودن گفته‌تان را از حد مورد انتظار بیش‌تر نکنید.») آشکارا در تضاد است.

(M3) Do not say what you believe to be false. [The Maxim of Truthfulness.] (p. 159).

ترجمه: اندرز سوم: مطلبی را بیان نکنید که خودتان به کذب‌اش واقفید [=اندرز صدق‌گویی] (ص. ۳۳۹).

توضیح: در گفته‌ی اصلی هیچ صحبتی از «واقف به کذب» بودن نیست و صرفاً از «باور به کذب» صحبت می‌شود.

(M4) Do not say that for which you lack adequate evidence. [The Maxim of Evidence.] (p. 159).

ترجمه: اندرز چهارم: اعلام نکنید که کدام رویدادها را در گفته‌تان از قلم انداخته‌اید [=اندرز رویداد] (ص. ۳۳۹).

توضیح: توضیحی ندارم. صرفاً می‌توانم بگویم خوب بود اگر مترجم توضیح می‌داد با چه سازوکاری از جمله‌ی انگلیسی فوق به جمله‌ی فارسی رسیده است.

The maxims afford explanations of how a speaker can say one thing and be correctly perceived as meaning another (p. 159).

ترجمه: این اندرزا توضیحاتی را در اختیار ما قرار می‌دهند که معلوم می‌کنند، گوینده چگونه و به چه ترتیبی سخن می‌گوید و شنونده به چه ترتیبی، آن گفته‌ها را در می‌یابد (ص. ۳۳۹).

توضیح: آن‌چه در جمله‌ی اصلی گفته شده است روشن است. مسأله‌ای که تبیینی برای آن به دست داده می‌شود این است که چگونه متکلمی می‌تواند چیزی بگوید و به درستی منظور دیگری از او درک شود. این مسأله چه ارتباطی دارد به تبیین این مسأله که گوینده چگونه سخن می‌گوید و شنونده چگونه گفته‌های او را درک می‌کند؟

مواردی از این دست در [صفوی] آن چنان زیادند که به جرأت می‌توان انتشار چنین متنی را تحت عنوان ترجمه‌ی کتاب لایکن کمی جسورانه قلمداد کرد. جسارتی که بیش‌تر از آن‌که برای دانشجویان و علاقه‌مندان فلسفه و زبان‌شناسی آموزنده و آگاهی‌بخش باشد، گمراه‌کننده و موجب سردرگمی است. در جای‌جای کتاب مترجم به دلخواه خود چیزهایی (ولو در حد چند کلمه یا عبارت) را به متن اصلی افزوده یا از آن کاسته که، مع‌الاسف، در بهترین حالت مخل معنای مورد نظر نویسنده، و در بدترین حالت به کلی نادرست است. این‌که کسی چنین اثری را به

ناشری برای چاپ بدهد، شاید چندان عجیب نباشد، اما شاید باید از ناشر پرسید که با چه معیار و محکی تصمیم گرفته آن را به این شکل روانه‌ی بازار چاپ کند و هزینه‌ای گزاف را به کسانی که آن را به این اعتبار که کتابی از لایکن درباره‌ی فلسفه‌ی زبان را خواهند خواند تحمیل کند!

نکته‌ی پایانی

وقتی قرار شد نقدی بر [محمدامینی] و [صفوی] بنویسم، قصد داشتم مطلب را با ذکر این نکته شروع کنم که، با توجه به فقر منابع فارسی در فلسفه‌ی زبان، ای کاش با توجه تلاش و زحمتی که برای ارائه‌ی دو ترجمه از کتابی واحد در این حوزه انجام شده است، با ترجمه‌ای از دو اثر مختلف مواجه بودیم. به خصوص که اثری که در این‌جا با آن مواجهیم نه اثری کلاسیک در فلسفه‌ی زبان - که شاید وجود ترجمه‌های مختلف از آن دست‌کم بی‌وجه نبود - بل که کتابی مقدماتی است. اما وقتی به بررسی آن‌ها پرداختم به این نتیجه رسیدم که شاید این اتفاق چندان هم بد نبوده است. در دست داشتن هم‌زمان این دو اثر، از یک سو سبب می‌شود بهتر با برخی مشکلات در ترجمه‌ی اثری در فلسفه‌ی زبان آشنا شویم

و به فکر چاره‌ای برای آن‌ها باشیم. به عنوان مثال، مقایسه‌ای ساده میان آن‌ها نشان می‌دهد که تا چه حد نبود واژگانی یکسان معادل عبارت‌های تخصصی در این زمینه مشکل‌ساز است به طوری که شاید خواننده‌ای که قطعه‌ای واحد از هر کدام را می‌خواند اساساً متوجه نشود از موضوع واحدی سخن گفته می‌شود. از سوی دیگر، این دو ترجمه از اثری واحد هم‌زمان نمونه‌ای از ترجمه‌ی خوب (یعنی [محمدامینی]) و ترجمه‌ای بد (یعنی [صفوی]) را به دست می‌دهد که احتمالاً هر دو برای مترجمانی که در آینده می‌خواهند در این حوزه دست به ترجمه بزنند، البته از جهات متفاوت، راهنما خواهند بود.

گزارشی درباره‌ی انجمن منطق ایران

هومن محمد قربانیان

بازرس انجمن منطق ایران

انجمن علمی منطق ایران نهادی است غیردولتی که به منظور گسترش و پیشبرد و ارتقای علمی پژوهشگران عرصه‌ی منطق و

دانش‌های وابسته و توسعه‌ی کیفی نیروهای متخصص و بهبود بخشیدن به امور آموزشی و پژوهشی در زمینه‌های منطق قدیم و جدید، صوری و غیرصوری، متدلوژی علوم و روش‌شناسی فعالیت می‌کند و هدف اصلی این انجمن علمی، فراهم آوردن زمینه‌های لازم در ایجاد ارتباط بین دانشجویان، فارغ‌التحصیلان، محققان و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها در راستای ترویج و توسعه‌ی علم منطق و ترویج تفکر انتقادی در میان جامعه‌ی علمی کشور است.

علاوه بر دفتر انجمن منطق در تهران، سه شعبه‌ی دیگر این انجمن در شهرهای اصفهان، تبریز و بیرجند به لطف و همکاری اعضای انجمن دایر و فعال است. صفحه‌ی اینترنتی انجمن به نشانی www.irlogic.org وظیفه اطلاع‌رسانی در مورد فعالیت‌های انجمن را بر عهده دارد.

ساختار سازمانی انجمن شامل هیئت مدیره، بازرس، شعب شهرستان‌ها، کمیته‌ی اجرایی و حسابدار انجمن است که در راستای اهداف انجمن با یکدیگر مرتبط هستند و همکاری می‌کنند. از آن‌جایی که انجمن منطق سال‌های ابتدایی حیات خود را می‌گذارند، تا

کنون همه‌ی تلاش‌ها معطوف به تثبیت بنیان‌های آن بوده است. اما از هیئت مدیره‌ی جدید انجمن که به زودی انتخاب خواهند شد می‌توان انتظار داشت تا دیدگاه خود را به آینده معطوف کند و مطابق با تقویم وزارت علوم، برنامه‌ی اجرایی سالانه، برنامه‌ی استراتژیک ۵ ساله و سند راهبردی ۱۰ ساله را تدوین کند و آن را به تصویب مجمع عمومی انجمن برساند.

در حال حاضر تعداد اعضای وابسته و پیوسته‌ی انجمن ۱۲۳ نفر است. البته بعد از اولین سمینار سالانه‌ی انجمن منطق ایران، تعداد افرادی که در فهرست مخاطبان انجمن ثبت شده‌اند و فعالیت‌های مختلف انجمن به آن‌ها اطلاع داده می‌شود، به ۵۰۸ نفر رسیده است. این تعداد با توجه به این‌که رشته‌ی منطق تنها در برخی دانشگاه‌ها و آن هم صرفاً در مقطع تحصیلات تکمیلی وجود دارد، بسیار جالب توجه است. امید است که در آینده تعداد زیادی از این افراد به اعضای فعال انجمن تبدیل شوند.

اگرچه انجمن‌های علمی از مالیات معاف هستند، اما موظف‌اند تا اظهارنامه‌ی مالیاتی را تکمیل و ارسال کنند. به همت رئیس انجمن،

فراخوان همکاری با خبرنامه‌ی انجمن منطق ایران

بدین‌وسیله از کلیه‌ی اساتید محترم، کارشناسان و کارشناسان ارشد و دانشجویان گرامی و سایر علاقه‌مندان به حوزه‌های مختلف منطق دعوت می‌شود تا با **خبرنامه‌ی انجمن منطق ایران** همکاری کنند. این خبرنامه، سه ماه یک‌بار، در سایت انجمن منطق منتشر می‌شود. همکاری با خبرنامه می‌تواند در قالب ارسال خبر، ارائه‌ی مقاله، ترجمه، نقد و معرفی کتاب‌ها و مقاله‌های منتشره در داخل یا خارج ایران و نیز طرح ایده‌های نو جهت تدوین هر چه بهتر خبرنامه و سایر موارد مرتبط با توسعه و ترویج فعالیت‌های انجمن منطق باشد. سرفصل‌هایی که برای همکاری با خبرنامه در نظر گرفته شده، به قرار زیر است:

منطق ریاضی، منطق فلسفی، فلسفه‌ی منطق، منطق قدیم، تاریخ منطق، منطق و کامپیوتر، منطق و روش‌شناسی علوم و آموزش منطق.

خبرنامه‌ی انجمن منطق به ویژه از دریافت مقالات استقبال می‌کند. این مقالات می‌توانند مقالات پژوهشی با موضوعات کم‌تر تخصصی و یا مقالات دربردارنده‌ی نقد کتاب (تألیف یا ترجمه)، گزارش پایان‌نامه‌های کارشناسی

ارشد و رساله‌های دکتری باشند. مقاله‌ی "دو ترجمه از یک کتاب" در این شماره‌ی خبرنامه نمونه‌ای از این مقالات است که امیدواریم بتوانیم با همکاری علاقه‌مندان و پژوهشگران حوزه‌های مرتبط با منطق نظایر آن را در شماره‌های بعدی خبرنامه نیز منتشر کنیم.

علاقه‌مندان می‌توانند مطالب خود را به نشانی khabarname.mantegh@gmail.com ارسال کنند.

هیئت مدیره‌ی انجمن منطق ایران



انجمن منطق ایران
Iranian Association for Logic

خبرنامه‌ی انجمن منطق ایران
صاحب امتیاز: انجمن منطق ایران
سردبیر این شماره: محمد صالح زارع‌پور